

# فدایی خلق بهروز دهقانی

۱۳۱۸-۱۳۵۰



رفیق بهروز دهقانی فرزند یک خانواده فقیر کارگری آذربایجانی بود. از دوران کودکی برای تامین معاش خانواده همراه با پدر به کارگری پرداخت. با از کارافتادگی پدر، بهروز با وجود استعداد و علاقه ای که به ادامه تحصیل داشت، مجبور شد در ۱۶ سالگی ترک تحصیل کند و برای به عهده گرفتن نقش فعال تر در تامین معاش خانواده، شغل معلمی را انتخاب نماید. برای این منظور در دانشسرای مقدماتی تبریز نام نویسی کرد. به غیر از رفیق بهروز رفقائی مثل صمد بهرنگی و کاظم سعادت نیز در دانشسرا دوره آموزگاری می دیدند، آنها را نیز فشار اقتصادی و ادار به ترک تحصیل نموده بود. این سه رفیق خیلی زود متوجه شدند که راهشان یکی است. از این جهت با هم جوش خوردند و به زودی سه رفیق جدا نشدنی گشتند. از این بعد زندگی رفیق بهروز با زندگی این دو رفیق پیوند خورد.

بعد از اتمام دوره دانشسرا رفیق بهروز که ۱۸ سال بیشتر نداشت معلم روستاهای آذربایجان شد. به زودی رفقا صمد، بهروز و کاظم تصمیم گرفتند که تمام تعلیمات دانشسرا را به فراموشی سپارند و برای پرورش کودکان روستائی شیوه های نوینی بر اساس تجربیات مستقیم خود ابداع کنند. تلاشی که آنها برای آموزش کودکان روستائی به خرج می دادند و جوششی که با دهقانان داشتند آنها را بین مردم روستاها معروف و محبوب ساخته بود. زندگی با خلق زحمتکش و جوشش با او انگیزه های مبارزاتی را در رفقا استحکام می بخشید و پیوندشان را با خلق عمیق تر و ریشه دارتر می ساخت. بخصوص که رفقا با برخورد های جستجوگرانه و فعال خود به تحقیقات راجع به روستاهای اطراف نیز می پرداختند و روستاگردی یکی از برنامه های منظم آنان بود. بعضی از گزارش هایی که رفقا از دیدار از روستاها نوشته اند در مجموعه مقاله های رفیق صمد بهرنگی به نام مشترک صمد و بهروز به چاپ رسیده است. البته مقاله های مذکور مربوط به آغاز کار تحقیقات روستائی رفقا است. بعدها رفقا کارهایشان را که از هر لحاظ کامل تر و پخته تر شده بود به چاپ نمی رساندند بلکه آنها را مخفیانه در اختیار دوستان خوبی قرار می دادند که اکثراً به رفقای آینده تبدیل شدند. گزارشی که رفیق بهروز در باره روستاهای قره باغ نوشته است از جمله این تحقیقات بعدی است.

به این ترتیب رفیق بهروز از آغاز جوانی در کوره تجربه قرار گرفت و با هم راهی دوستان بسیار خوش بر زمینه شرایط بسیار مساعدی که از لحاظ رشد خصلتهای انقلابی در کنارش بود رشد سیاسی خود را آغاز نمود. او با همراهی رفیق صمد که نامش از زندگی مبارزاتی رفیق بهروز جدا نیست و رفقای دیگر در شرایطی که تاریکی خفقان همه جا را فرا گرفته بود و کورسوی جرقه ای از مبارزه سیاسی در میهن ما دیده نمی شد، جوانه های امید و ایمان به مبارزه را در قلبهای چون آتش خود پرورش می دادند و با کوششی خستگی ناپذیر کار می کردند. آنها صادقانه عقیده داشتند: **"هر نوری هر چقدر هم کوچک باشد، بالاخره**

**روشنائی است"**. این جوانان پر شور که در اطرافیان خود فقط یأس و بدبینی مشاهده می کردند و هیچ زمینه مساعدی برای کار سیاسی با آنان نمی یافتند، برای به جریان انداختن انرژی انقلابی خود راه پرورش کودکان روستائی را برگزیدند. رفیق شهید اصغر عرب هریسی و رفیق عبدالله افسری که با محکومیت به حبس ابد در زندان بسر می برد، از زمره این کودکان روستائی بودند.

رفیق بهروز به زبان انگلیسی تسلط داشت. از او ترجمه های بسیاری بجا مانده که بعد از شهادتش با نام مستعار "بهروز تبریزی" منتشر می شود. کتابهای افسانه های ایتالیا اثر ماکسیم گورکی و زندگی و آثار "شون اوکیسی" نویسنده ی ایرلندی از ترجمه های رفیق بهروز است. هدف رفقا در فعالیت های ادبی شان اثرگذاری روی روشنفکران جوان و صادق بود. با فعالیت های رفقا در

تبریز روزنامه ای به نام "مهد آزادی آدینه" منتشر میشد که بسیاری از ترجمه های رفیق بهروز در آن بچاپ می رسید. رفقا در مقالاتی که در مهد آزادی می نوشتند از طریق تحلیل ستم فرهنگی که به خلق آذربایجان روا می شود سعی می کردند روشنفکران مترقی را به ایفای نقش تاریخی خود تشویق نمایند. از این رو قسمتی از فعالیت های ادبی رفقا صرف یاد گرفتن فنی زبان ترکی، دستور زبان آن، ادبیات کتبی و شفاهی آن می گردید. رفقا برای جمع آوری ادبیات شفاهی آذربایجانی (فولکلور آذربایجان) به دور افتاده ترین روستاها سفر می کردند و ساعتها پای صحبت پیر مردهای ده نشسته قصه و ترانه و بایاتی (دو بیتی) جمع می کردند و نتیجه تحقیقات خود را در روزنامه مهد آزادی یا روزنامه های نیمه مترقی علنی به چاپ می رساندند. رفقا با بعضی از روشنفکران که نفوذ و اعتبار در این روزنامه ها کسب کرده بودند دوستی داشتند و این دوستان صاحب نفوذ چاپ آثار آنها را به سادگی پذیرا می شدند. یکی از تألیفات ارزنده رفقا در این زمینه افسانه های آذربایجان است که بوسیله رفقا بهروز و صمد در دو جلد تنظیم شد.

"شاخه تبریز" از اولین گروه هائی بود که به سازمان چریکهای فدائی خلق پیوست و توانست رفقای برجسته ای چون رفیق علیرضا نابدل، رفیق بهروز دهقانی، رفیق اشرف دهقانی، رفیق کاظم سعادت، رفیق محمد تقی زاده و رفیق اصغر عرب هریمی پرورد. شاخه ی تبریز یک عملیات چریک شهری را نیز با موفقیت اجرا کرد. این عمل حمله به کلانتری ۵ تبریز و مصادره مسلسل نگهبان آن بود که رفیق بهروز دهقانی در آن شرکت فعال داشت. بعد از دستگیری رفیق نابدل رفیق بهروز از تبریز به تهران آمد و بعنوان کادر حرفه ای و مخفی به مبارزاتش ادامه داد. رفیق بهروز در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ هنگام یک ارتباط گیری، در سر قرار دستگیر شد. با اینکه وی کاملا محاصره و غافلگیر شده بود اقدام به کشیدن اسلحه نمود و چند نفر از مزدوران را مجروح کرد. حماسه پرشکوه زندگی او پس از دستگیری به اوج خود رسید. وی پس از تحمل یازده روز شکنجه، هنگامیکه جداره های کلیه هایش از شدت ضربات مشت و لگد پاره شده و قلبش به سختی آسیب دیده بود با لبان فروبسته و مشتان گره کرده شهید شد. وی در زیر وحشیانه ترین شکنجه ها کلمه ای از اسرار سازمان بر زبان نراند. مزدوران شکنجه گر در حالیکه با حرص دیوانه وار او را شکنجه می کردند و از خشم ناشی از شکسته شدن غرور خویش بخود می پیچیدند با ناامیدی تمام باو فحش می دادند که ... پس تو با کدام شکنجه به حرف در میائی دیگر چه شکنجه ای را باید به کار ببریم که تو حرف بزنی!

**یادش گرامی باد!**